

گزارش جشنوارهٔ تئاتر

تاب می خوریم میان آسمان و این جا

■ بی تا ملکوتی

پروگرام گاه و موعدهٔ مطامع فرنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- یک شروع هولناک به جای مقدمه

دFTER بولتن روزانه جشنواره، بهترین نقطه تئاتر شهر است. اتاقی به نام اتاق تشریفات در طبقه دوم تئاتر شهر، با دو در، که یکی به تراس سالن اصلی باز می شود و دیگری به راهروهای پیچ و ایچ پستی. اصلاً معماری بنای این ساختمان محشر است. اعجاب آور است. تا سال ها نیایی و نرویی و بارها و بارها در پس کنجی و پس پستی کم نشوی و صدها بار دور خودت و ساختمان و سالن ها نچرخ، نمی توانی به سادگی راهات را بیایی و به اتاق و یا سالن مورد نظر برسی. در هر پیچ قدم یک پیچ است و بعد از هر پیچ یک در که تو را به سمت خود می خواند، و به سمت رمزها و رازها، به سمت جادو، به سمت کشف آن چیزی که پشت در است و تو نمی دانی چیست، اما با تمام وجود می خواهی بدانی چیست، مثل خود تئاتر. هر بار وارد سالن که می شوی، انتظار چیزی نامنتظر داری مثل یک اتفاق، مثل یک شهود، و این نقطه افتراق تئاتر با نمایش است. نمایش یک آیین است، یک سنت که تو خوب می شناسی اش اما تئاتر هر بار می خواهد تو را به منظری جدید، به پنجره ای نو و به صدایی شنیده دعوت کند که تا قبل از آن نمی دیدی و نمی شنیدی.

بازگردم به معماری عجیب ساختمان تئاتر شهر و درهای چوبی و فلزی اش که عظیم اند و باشکوه و اتاق تشریفات که محل تولید بولتن روزانه است. اولین روز جشنواره، اولین حضور من در دفتر بولتن و کنجکاوی ام برای دیدن مردمی که به بالکن سالن اصلی آمدند تا نمایش یک زن، یک مرد را ببینند. در تراس را باز می کنم. جمعیت به حدی نیست که کسی ایستاده باشد. همه نشسته اند و یک نفر روی هره آهنی با خیالی آسوده، چنان راحت پاهایش را از آن ارتفاع ده پانزده متری آویزان کرده که انگار می خواهد هر لحظه روی سر تماشاگری که در سالن اصلی و از بخت بد درست زیر بدن نسبتاً تو مند مرد جوان نشسته است، بپرد تا هر دو بمیرند. به قدری صحنه تکان دهنده بود که نمی دانستم چه باید بکنم و چرا مردم با خیال راحت نشسته اند و انگار تماشاگر. آن چیزی که می دیدم کاملاً صحنه خود کشی در آماتیک، همچون نمایش روی صحنه بود و البته جذاب تر و در آماتیک تر. چاره ای ندیدم جز آن که به حراست خبر دهم و با دخالت حراست اولین روز جشنواره را با تصویری دهشتناک و هول آور آغاز کنم که البته می توانست تبدیل به یک تراژدی شود و هولناک تر از حد تصور.

۲- بخش داخلی، چرا و به چه علت؟

با نیم نگاهی به فهرست نمایش های جشنواره متوجه می شوم که ۹۹٪ از نمایش های انتخابی برای جشنواره مربوط به سه ماه آخر قبل از جشنواره هستند که این جای تعجب دارد. مگر جشنواره امسال که برخلاف سال های پیش، قرار بوده بهترین اجراهای سال در آن شرکت کنند، نباید آینه تمام نمای یک سال باشد. انگار تئاتر مافقط در این چند ماه اخیر تئاتر قابل قبول به خود دیده و بقیه ماه های سال غایب می چراند. به هر حال نمایش های یک زن، یک مرد، زیر بال فرشتگان، کبوتری ناگهان، مکبث، چهار فصل، فنز، ملودی شهر بارانی، دن کامیلو، رویای یک عکس، اپرای عروسکی

رستم و سهراب، حکایت ناتمام آن زن خوشبخت

و... نمایش های برگزیده سال ۸۴ بودند که به جشنواره راه یافتند و البته نه تمام بضاعت تئاتر ایران در سال ۸۴. نمایش یک زن، یک مرد، بازخوانی خانم آریتا حاجیان از نمایش نامه مطرح زن نیک ایالت سجویان نوشته برشت، در اولین روز جشنواره به روی صحنه رفت. اجرایی به سبک و سیاق کارهای قبلی حاجیان در استفاده مکرر از همسران، آواز و موسیقی و حرکات به اصطلاح موزون و روایات سرراست موزون، با دکورهایی عظیم و غول آسا که در نقاطی از صحنه کار کردی ندارند الا تزئین اجباری شکوه و بزرگی به صحنه اصلی. مخصوصاً که صدای ساز نوازندگان نمایش در ارتفاع چهار پیچ متری بالای صحنه، آن طور که باید شنیده نمی شود. نمایش یک زن، یک مرد به ملامت بازی جذاب و صمیمانه مریلا زارعی، شعرهای حسین پناهی و طنزهای فی البداهه گروه بازیگرانش (به ویژه ارزنگ امیرفضلی) توانست خیل عظیمی از مخاطبان را راهی سالن اصلی کند، حتی اگر کم ترین شباهتی به اثر درخشان برشت داشته باشد. تئاترهای پرخرج و پر بازیگر و پرسرو صدا امسال در جشنواره جای مخصوصی داشتند. ملودی شهر بارانی، یکی از آخرین متن های اکبر رادی به همت همیشگی مریدش هادی مرزبان با طوماری از بازیگران متوسط چون اصغر همت، صبا کمالی و دانیال حکیمی، در جشنواره به روی صحنه تالار وحدت رفت. همین طور نمایش فنز با بازیگران قدرتمند و مطرحی چون ترانه علی دوستی، پرویز پرستویی، حبیب رضایی و مهتاب نصیرپور و نمایش زکریای رازی نوشته عبدالله شماسی و به کارگردانی مجید جعفری، کارهای بزرگ با حرف های کوچک و نوآوری های اندک و گاهی هیچ، نادر برهانی مرند نیز بار دیگر به سراغ سوژه های اجتماعی در قالب رئالیسمی انتخاب شده رفته بود تا برای دغدغه های سیاسی اجتماعی خود در نمایشی به نام زیر بال فرشتگان بار دیگر جوابی بیابد. اما برهانی مرند نیز این بار می خواست کسی شعر و تغزل و خشونت و متافیزیک و سیاهی و یأس و نفرین را نیز وارد جهان بینی خود و نه شخصیت های خود بکند، که منجر شده است به اطلاعات مستقیم، مقدار متناهی تلخی و تک صدایی که از دهان شخصیت های مختلف نمایش بیرون می آید. مکبث نیز در ادامه روند تجربیات گروه تئاتر آرش دادگر و حمیدرضا نعیمی در خوانش های مجرد و متعدد از متون کلاسیک است و یا نوعی دراماتوزی مدرن که تکنیک های امروز تئاتر را برتابد و با نوعی تقارن سازی و متعادل سازی شخصیت های نمایش، سعی در نفوذ بر عمق و روح آدم های نمایش و کندوکاوی روان شناسانه دارند همراه با نوعی فاصله گذاری در حرکت های صحنه ای، میزانسن و بازیگری.

مسعود رایگان در سالن کوچک تئاتر شهر نمایشی بر صحنه برد به نام رویای یک عکس که برگرفته از داستان های واقعی مهاجران غیرقانونی کشور سوئد است. آدم هایی که نه راه پیش دارند و نه راه پس، نه جرأت بازگشتن و نه طاقت ماندن. موضوع و تم های فرعی داستان اصلی روایت، تکان دهنده و هولناک است، اما متن مخصوصاً از نیمه به بعد در دام کلیشه ها و

جملات احساساتی و رمانتیک می افتد که قصد گریه گرفتن از مخاطب را دارد. در حالی که داستان به اندازه کافی متأثرکننده هست که نیازی به تأکدهای بی مورد نداشته باشد. شخصیت های اضافه شده هم به زعم نگارنده اضافه هستند اما بازی رایگان و رویا تیموریان روان و تأثیرگذار است. در میان خیل انبوه نمایش های غم انگیز، نمایش کبوتری ناگهان به قلم محمد چرم شیر و کارگردانی عباس غفاری و چهار فصل نوشته آرنولد وسکر و به کارگردانی سعید ذهنی را نیز اضافه کنید. فضای نمایش کبوتری ناگهان در اواخر عهد قاجاری می گذرد. در زمان هایی که زن ها در اندرون های می رسیدند، نزهت جهان، زن زیبای فروغ هشام به علت نازایی، محکوم به خیره ماندن به درخت های باغ و خواندن شعرهای شاتوبریان و نوشیدن شراب است و باید حضور سوغلی جدید را بپذیرد که می پذیرد و گزیری هم نیست. اجرایی ساده و بی ادعا با بازی قابل قبول نگار عابدی و شبنم مقدمی و مریم معینی که البته به زیرکی در دام فمینیسم ابلهانه نمی افتد و تنها نقطه ضعف اش طراحی صحنه رئالیستی آن است که با استراتژی صحنه ای غفاری همخوانی ندارد.

شاید تنها نمایش ایرانی مفرح و خندان جشنواره امسال نمایش دن کامیلو به نویسندگی جیوانی گدارسکی و بازخوانی و کارگردانی کورش نریمانی بود. چالشی طنز میان مذهب و کمونیست، مسیح و کشیش بازیگوش و شهرداری ایمان و کشیش خداپرست که با بازی محمدرضا جوزی، سیامک صغری به نبرد شیرین و مبارزه ای جذاب تبدیل شده است. و ایده تونینی که مسیح را از پای صلیب پایین می آورد تا جارو بکشد،

قرار بود جشنواره امسال غیررقابتی

باشد اما بیشترین تقدیرها نصیب دست اندرکاران تئاتر شد. قرار بود در بیشترین حد نظم و آرامش باشد. اما شلوغ ترین. و البته منظم ترین شد. قرار بود آینه تمام نمای یک سال تئاتری مملکت باشد. اما تنها از میان تئاترهای مهر، آبان، آذر و دی ۸۴، نمایش ها به جشنواره راه یافتند.

غذا بپزد و همدم کشیش باشد. کورش نریمانی بیش از این نیز با نمایش شب های آوینیون تسلط و توانایی خود را در خلق فضاهای طنزآمیز و کمیک نشان داده بود.

۳- نمایش های خارجی

همچنان جذاب ترین بخش

بعد از سال ها توهمین و تحقیر به بچه های خبرنگار و منتقد در هر دوره از جشنواره، امسال برای اولین بار این گروه از مخاطبان با برخوردی محترمانه و سنجیده مواجه شدند که بسیار تعجب آور بود و تنها مربوط می شود به رئیس جدید مرکز، آقای حسین پارسایی که برای منتقدین تئاتر و خبرنگاران مطالبات احترام ویژه ای قائل است. در جشنواره بیست و چهارم برای اولین بار



صحنه‌های آبی

است. سه مرد در آشپزخانه‌ای که به مانند یک جزیره است گرفتارند. کل نمایش بروز احساسات شدید ترس، نگرانی، گرسنگی، خوشحالی، رنج، حسادت، عشق و... توسط این سه مرد است با فضایی محدود که منحصر به یک آشپزخانه است اما با ایده‌های نو در مدل بازیگری، استفاده از ابزار صحنه و فضا سازی خارق‌العاده. پامبی ۸ در جشنواره بیست و چهارم یک اتفاق محسوب می‌شد. گروهی جوان از تئاتر هلند بدون حتی یک دیالوگ تنها با عمل (Act) توانستند مخاطب فارسی زبان را هفتاد دقیقه با دنیای اکستریم خود شریک کنند و امکانات نو و جدید استفاده از فضا و صحنه را به او نشان دهند.

استر انژی نمایش یوری سام (آندر لیوس) از کشور اسپانیا دقیقاً بر عکس نمایش پامبی ۸ بود. بیشترین استفاده از مونولوگ، دیالوگ و متن. اما توجه بیش از اندازه به متن، منجر به غفلت از دیگر عناصر بصری صحنه نشده بود. نوع ترکیب بندی صحنه و دکور آرای، لباس بازیگر نقش اصلی و استفاده بهینه از تمام امکانات لباس بلند و عجیب و ترکیب بندی رنگ‌ها در صحنه، باعث شد که داستان پیچیده نمایش، آن هم به زبان

پامبی ۸ در جشنواره بیست و چهارم یک اتفاق محسوب می‌شد. گروهی جوان از تئاتر هلند بدون حتی یک دیالوگ تنها با عمل (Act) توانستند مخاطب فارسی زبان را هفتاد دقیقه با دنیای اکستریم خود شریک کنند و امکانات نو و جدید استفاده از فضا و صحنه را به او نشان دهند.

اسپانیایی مانع از ایجاد ارتباط بصری نشود. حرکات بدن بازیگران و انعطاف پذیری شگفت‌انگیز آنان مخاطب را وامی‌داشت تا نمایش را با حرکت‌های فرعی آن دنبال کند. یوری سام مرده، ایمان خود را از دست داده و روح سرگردان میان چهره‌های اسطوره‌ای است. او تبدیل به خفاشی شده است که با چشمان باز هم قادر به دیدن چیزی نیست، و تمام این داستان قرار است با اشکال مختلف چوب‌های موازی و متقاطع، آواها، حرکت‌های فرمی و رنگ و نور منتقل شود؛ جنبه‌های بصری کار چنان غنی هست که احتیاجی به انتقال کامل داستان نباشد. از مؤسسه چخوف شناسی کشور روسیه، کارگردان معروف به چخوف شناس معاصر روسیه به نام ویکتور گولچنکو، باغ آلبالوی چخوف را به سالن چهارسو آورده بود تا مخاطب ایرانی، نمایشی چخوفی از گروهی چخوفی ببیند. اما ضعف در جلوه‌ها و عناصر بصری، فضا سازی، و ناتوانی در ایجاد موقعیت‌های کمدی و طنز آمیز و سرگردان ماندن میان دو حیطه کلاسیک و مدرن، انتظارات مخاطب را از چنین نام‌های پرطمطراقی بر طرف نکرد. تنها ۱۶۰ دقیقه به متن چخوف آن هم به زبان اصلی اش گوش دادند که شاید تنها نکته مثبت و قابل عرض اش باشد. عدم نوآوری و بسنده کردن فقط روایت داستان در مورد تئاتر جاده به کارگردانی علیرضا کوشک جلالی - از کشور آلمان نیز صدق می‌کرد. نمی‌دانم چه لزومی دارد که کارگردانی کلی وقت و هزینه صرف کند تا اثری را که به غایت و نهایت به تصویر درآمده، حق کپی رایتش را از خانواده فلینی بگیرد و دوباره به نمایش گذارد، بدون این که ایده خاصی در مورد آن داشته باشد. روایت خطی داستان با بازی‌های سانتی مانتا و اغراق شده تهاوارود نمایش جاده بود. اما نفوذ مدوسا از کشور مجارستان

پرفورمنسی حساب شده، دقیق و جذاب بود. سفر کابوس وار مدوسا به ناخود آگاهش و در آمیختن اش با شخصیت‌های بازی‌های کامپیوتری با طراحی رقصی مدرن و ترکیب درست آن با تصاویر روی کف صحنه، که می‌خواست به مضمومی قرن بیست و یکمی نزدیک شود و دغدغه ذهن انسان امروز را به نمایش بگذارد. تصاویر روی کف، ریتمی سریع و ترتیبی سوررئال دارند، چرا که از ضمیر ناخود آگاه مدوسا می‌آیند. تصاویری از غرق شدن یک دختر جوان در میان انبوهی از آب و قسمت بندی‌های نوری روی تصاویر و بدن تعلیم دیده و تربیت شده تنها بازیگر آن، مخاطب ایرانی را با مدلی از پرفورمنس مواجه کرد که تا قبل از آن، تجربه‌های ناقصی از آن را شاهد بوده است.

شاید معروفترین گروهی که اسمال مهمان جشنواره بودند، گروه تئاتر مازان یاد بود با نمایش شیطان با سه شاخ طلایی، داستانی افسانه‌ای مخصوص کودکان و نوجوانان با استفاده از حماسه‌ها و اسطوره‌های قدیمی که پایانی خوش دارد و سرانجام پسر فقیر و رعیت زاده با دختر پادشاه ازدواج می‌کند. استفاده از ملودی‌های ترانه‌های قدیمی، شعرهای قدیمی، اشکال اسطوره‌های شیطان و پادشاهان و خدایان، و ترکیب آن‌ها با دکور و فضایی مدرن و چیدمانی از آن هم مدرن تر نمایشی را ایجاد کرده که مؤلفه‌های پست مدرنی اش، خودنمایی پرفروغی دارند، اما از قاب نمایش بیرون نمی‌زنند.

صف خبر نگاران جدا بود و قبل از همه و حتی قبل از مهمانان خارجی، آن‌ها وارد سالن می‌شدند و جایگاه ویژه‌شان دیگر ته سالن نبود، بلکه ردیف‌های جلویی بود و می‌توانستند بدون جیغ و داد فریاد، قبل از همه و نه آخر از همه وارد سالن شوند. اسمال، شلوغ‌ترین بخش و پر مخاطب‌ترین اش بخش نمایش‌های خارجی بود. نمایش‌هایی از کشورهای ژاپن، آلمان، صربستان، مجارستان، اسلوانی، روسیه، کرواسی، اسپانیا و هند. **صحنه‌های آبی** محصول مشترک ژاپن و رومانی، نمایشی بود سراسر سکوت و تمرکز، دو عنصری که مخاطب ایرانی اصلاً نمی‌شناسد. نمایش ترکیبی بود از تئاتر سنتی «نوی ژاپن و تراژدی کلاسیک یونان، یعنی داستان سفر اودیسه وار جیسون به کولچیس. یک مرد (جیسون) که نمادی از فرهنگ و مذهب نوین تاریخ امروز ژاپن است و یک زن که نماد روح فرهنگ بومی و سنت‌های گذشته ژاپن است و جدال این دو در سکوت. نمایش در یک فضای انتزاعی به نبردی مجازی اشاره دارد که در نهایت این نبرد برنده‌ای ندارد، آن‌چه که مهم است مراقبه دو بازیگر و شریک شدن در تجربه تمرکز و تکنیک اجرایی این گروه است، تجربه‌ای در سکون تنها در سی و پنج دقیقه، اگر چه مخاطب ایرانی حتی تحمل ساکت نشستن و با موبایل حرف نزدن در سی و پنج دقیقه را هم ندارد و تمرکز را از کل فضا و سالن دریغ می‌کند. هیچ تجربه‌ای را نمی‌شود با دیدن تجربه یک تئاتر شگفت‌انگیز مقایسه کرد. حالتی که بعد از دیدن نمایش پامبی ۸ نصیب مخاطب می‌شود. حسی بین شعف و لذت، درک و تعقل، قلب و ذهن، فشار عصبی و آرامش. شخصیت اقتباس تئاتری از فیلم‌های کارگردان مطرح آلمانی ورنر هرتسوک و بازیگر او کلاوس کینسکی



به کارگردانی نیما دهقان، قدم‌زدن روی ابر با چشمان بسته نوشته چرم شیر و به کارگردانی آرون دشت‌آرای و پیکر زن همچون میدان نبرد نوشته ماتنی ویسنی یک به کارگردانی مریم شیرازی، نمایش‌های بخش تجربی بودند در کارگاه نمایش سالنی که بوی آتیلا پسیانی می‌دهد و بوی گروه تئاتر بازی و بوی تجربه و بوی نویی که البته با بوی نا در هم آمیخته چرا که متولی‌اش یعنی پسیانی استعفا داده و حالا صاحبی تجربه‌گر ندارد.

بی‌شک نمایش قدم‌زدن روی ابر با چشمان بسته، گامی متکامل‌تر از گام‌های اول دشت‌آرای است. با متنی غیردراماتیک که تلاش شده است به آن بافتی نمایشی داده شود. ادامه تجربیات چرم شیر در دل ادبیات داستانی و تکنیک جریان سیال ذهن که به رمان نو پهلو می‌زند. این بار چرم شیر به سراغ خود و ولف رفته و چهار روز آخر زندگی او را تا قبل از خودکشی‌اش مورد کنکاش قرار می‌دهد با زبانی که شبیه خاطرات وولف است، اما متعلق به خود چرم شیر است و بس. دشت‌آرای نیز به دنبال موقعیت‌های نمایشی و اجرایی است و تکیه بر عناصر بصری دارد و کم‌تر دغدغه شخصیت‌پردازی. او بیش‌تر روی فضا و فضاسازی تکیه پیدا می‌کند و در این کار برعکس پروانه و یوغ موفق به خلق تصاویری بدیع و تأثیرگذار شده است که بی‌شباهت و بی‌ربط به متن و شخصیت اصلی نیست و همه از او هام، کابوس‌ها و آرزوهای وولف نشأت گرفته‌اند. نمایش پیکر زن همچون میدان نبرد نوشته ماتنی ویسنی یک و به کارگردانی مریم شیرازی و مشاوره تینوش نظم‌جو، روایت زن‌های تجاوززده در جنگ بوسنی است. زن‌هایی که هدف دشمن هستند برای به‌زاند آمدن حریف‌شان، مبارزه نژادی. نظم‌جو و شیرازی به نوعی از تئاتر اشاره دارند که با ناخودآگاه مخاطب سروکار دارد. ریتم کند بازی‌ها و بیان جملات قصد نفوذ و تأثیر چندبرابر بر عمق روان و ذهن مخاطب دارد، اگرچه در لحظاتی او را به شدت کلافه و دل‌زده و در لحظاتی او را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمایش پیکر زن... هر چه هست تجربه جدیدی در این جا محسوب می‌شود.

۵- هم‌چهر و هم‌چهر

قرار بود جشنواره امسال غیررقابتی باشد اما بیش‌ترین تقدیرها، جایزه‌ها و لوح‌ها امسال نصیب دست‌اندرکاران گروه تئاتری شد. قرار بود جشنواره امسال در بیش‌ترین حد نظم و آرامش باشد اما شلوغ‌ترین، پرازدحام‌ترین و البته منظم‌ترین شد. قرار بود جشنواره امسال آینه تمام‌نمای یک سال تئاتری مملکت باشد اما تنها از میان تئاترهای مهر، آبان، آذر و دی ۸۴، نمایش‌ها به جشنواره راه یافتند.

جشنواره امسال ترکیبی بود از کارهای عروسکی، پر فورنس، کودک و نوجوان، بزرگسال، سنتی، بومی، با کارهایی تکراری، سفارشی و در کل ضعیف که لابد فرصتی بیش‌تر می‌خواهد تا در فرمت جدید خود جا بیفتد. با بودجه‌ای که از فرط نحیفی و لاغری تنها لباسی براق و فریبنده بر جسد نیمه‌جان تئاتر ایران است.

به قول اف.کی. وشر: «من در قبر خوابیده بودم و از سر خوشبختی می‌گریستم.»

قصه‌ای نمادین پر از نمادهای آشنا به فرهنگ اروپا. نویسنده متن اف.کی. وشر نویسنده معروفی در آلمان است و کارگردان اثر دیتر کومل، کارگردان به‌نام و مطرح گروه تئاتر مارین‌باد؛ گروهی که می‌خواهد تئاترش برای همه نسل‌ها باشد.

یکی دیگر از تئاترهای مهیج امسال تئاتر نان و بازی‌ها بود از کشور صربستان، باز هم نمایشی نمادین در مورد نان و بازی، میروسلاو بنکانویسنده و کارگردان گروه، معتقد است که زندگی ما به دو بخش تقسیم شده، یکی بخش نان و دیگری بخش بازی، ما به هر دو نیازمندیم. تمام نمایش‌اش نگاهی فرمالیستی است به این دو مقوله، آدم‌هایی که با تکه‌نان‌های بزرگ، صندلی‌ها و میز وسط صحنه، بازی می‌کنند و به خیال‌بافی می‌پردازند. فضای نمایش بین عینی و ذهنی تمایل به فضای سوبژکتیو دارد و بین خیال و رویا و واقعیت در رفت‌وآمد است. فضای انتزاعی نمایش و اجرای آسترک بازیگران، تئاتری روایی را در مدت هفتاد و پنج دقیقه در سالن اصلی نمایش داد و تخیل مخاطب را با خود برد به سرزمین‌های دور.

علی‌راضی، همکار قدیمی مطبوعاتی‌ام در سال‌های پیش، امسال برای دومین بار با گروهی فرانسوی و ایرانی نمایش اسب‌های آسمان خاکستر می‌بازند راه ایران آورده بود. با یک بازیگر ایرانی (حسن معجونی) و یک بازیگر فرانسوی (ورنیک سکری) که فارغ‌التحصیل کنسرواتوار پاریس و بازیگر نقش اقیلای پتر بروک بوده است. متن، نوشته نغمه ثمنینی، بازخوانی شخصی و ذهنی از داستان سیاوش شاهنامه است. سیاوش به دستور شاه کاووس باید به درون آتش برود، اما مادایان زیایش مانع او می‌شود. در نهایت سیاوش به درون آتش می‌رود و آن‌جا با سه شخصیت روبه‌رو می‌شود: سرباز بی‌سر، معشوقه‌اش و جنین درون شکم یک زن. متن به سمت یک دیالوگ و یا گفت‌وگوی درونی پیش می‌رود. دیالوگ میان سیاوش و اسبش تنها یک گفت‌وگوی درونی بلند است که در ساحت زبان و نثر در دام تکرار و زیاده‌گویی افتاده و دچار تسلسل شده. راضی در اجرای خویش از تکنیک سکون و میزانشن‌های ثابت استفاده کرده که مناسب با فضای جهان متن اوست، بازی‌ها نیز ماهرانه و قدرتمندانه است، اما مضامین مطرح در متن و زبانش موزهای و قدیمی.

۴- بخش تجربی تنها با پنج اثر

اولثانا نوشته دیوید ممت به کارگردانی علی‌اکبر علیزاد، دومتر در دو متر جنگ نوشته حمیدرضا آذرنگ

بی‌شک نمایش قدم‌زدن روی ابر با چشمان بسته، گامی متکامل‌تر از گام‌های اول دشت‌آرای است. با متنی غیردراماتیک که تلاش شده است به آن بافتی نمایشی داده شود. ادامه تجربیات چرم شیر در دل ادبیات داستانی و تکنیک جریان سیال ذهن که به رمان نو پهلو می‌زند.